

سیر معنوی با قصه‌های مثنوی

نگاهی اجمالی به

نمادسازی و رمزپردازی

ناهید عقری

۱۳۹۳ مشهد

سروشناسه	: عبقری، ناهید، ۱۳۳۱ -
عنوان قراردادی	: مثنوی، شرح.
عنوان و نام پدیدآور	: سیر معنوی با قصه‌های مثنوی: نگاهی اجمالی به نمادسازی و رمزپردازی/ناهید عبقری.
مشخصات نشر	: مشهد: بانگ نی، ۱۳۹۳.
مشخصات ظاهری	: ۲۳۷ ص.
شابک	: ۹۷۸-۶۰۰-۹۴۶۱۰-۳-۵
وضعیت فهرست نویسی	: فیبا
یادداشت	: چاپ سوم.
یادداشت	: چاپ قبلی: مهر صفا، ۱۳۹۰.
یادداشت	: کتابنامه به صورت زیرنویس.
عنوان دیگر	: نگاهی اجمالی به نمادسازی و رمزپردازی.
موضوع	: مولوی، جلال الدین محمد بن محمد، ۶۰۴-۶۷۲ق. مثنوی -- نقد و تفسیر
موضوع	: شعر فارسی -- قرن ۷ق. -- تاریخ و نقد.
شناسه افزوده	: مولوی، جلال الدین محمد بن محمد، ۶۰۴-۶۷۲ق. مثنوی. شرح.
ردیبندی کنگره	: PIR ۵۳۰۱ / ۲۶ س ۹ ۱۳۹۳
ردیبندی دیوبی	: ۱/۳۱ فا ۸
شماره کتابشناسی ملی	: ۳۵۳۱۳۶۵

نام کتاب	: سیر معنوی با قصه‌های مثنوی: نگاهی اجمالی به نمادسازی و رمزپردازی
پدیدآورنده	: ناهید عبقری
چاپ	: اول، ۱۳۹۰، دوم، ۱۳۹۱، سوم، ۱۳۹۳
شمارگان	: ۱۰۰۰ نسخه
شابک	: ۹۷۸-۶۰۰-۹۴۶۱۰-۳-۵
چاپخانه	:
قیمت	: با جلد شومیز:
شناسه افزوده	: با جلد سخت:

شناسه افزوده : جلال الدین محمد بن محمد، ۶۰۴-۶۷۲ق. مثنوی. شرح.

کلیه حقوق برای ناشر محفوظ است.

انتشارات بانگ نی: مشهد، هنرستان ۵، پلاک ۲۴، تلفکس: ۰۵۱-۳۸۶۷۳۳۱۳ E-mail: bangney1392@gmail.com

ای برادر قصه چون پیمانه ایست

معنی اندر وی مثال دانه ایست

دانه معنی بگیرد مرد عقل

زنگرد پیمانه را گرگشت نقل

فهرست

۱۱	پیشگفتار
۱۳	زندگانی مولانا

دفتر اول

صفحه	شماره بیت	صفحه	شماره بیت
۳۴	۲۱۶۴ - به سخن آمدن سنگ‌ریزه	۱۷	۳۵ - عاشق شدن پادشاه بر کنیزک
۳۴	۲۲۵۴ - خلیفه و اعرابی	۱۸	۲۴۸ - بقال و طوطی
۳۵	۲۵۲۰ - ناقه صالح (ع)	۱۹	۳۲۵ - تعصّب پادشاه جهود
۳۸	۲۸۴۸ - نحوی و کشتبیان	۲۰	۷۳۲ - وصف پیامبر (ص) در انجیل
۳۸	۲۹۹۴ - کبودی زدن قروینی	۲۱	۷۴۵ - پادشاه جهود دیگر
۳۹	۳۰۲۶ - گرگ و روباء و شیر	۲۳	۸۱۷ - کژ ماندن دهان
۴۰	۳۰۶۹ - انانیت عاشق	۲۳	۹۰۵ - نخچیران و شیر
۴۰	۳۱۷۰ - یوسف (ع) و مهمان	۲۴	۹۶۱ - نگریستن عزرائیل
۴۷	۳۲۴۱ - مرتد شدن کاتب وحی	۲۵	۱۰۸۷ - تأویل رکیک مگس
۴۷	۳۳۱۱ - دعا کردن بلعم باعور	۲۵	۱۲۰۷ - هدھد و سلیمان
۴۸	۳۳۷۴ - به عیادت رفتن کر	۲۶	۱۳۹۵ - رسول روم و عمر
۴۹	۳۴۸۱ - رومیان و چینیان	۲۷	۱۴۸۶ - زلت آدم (ع) و گناه ابلیس
۵۰	۳۵۱۴ - پیامبر (ص) و زید	۲۷	۱۵۵۶ - بازگان و طوطی
۵۰	۳۵۹۸ - حکمت لقمان	۲۸	۱۶۲۴ - ساحران و موسی (ع)
۵۱	۳۷۲۱ - آتش در شهر	۳۰	۱۹۲۲ - پیر چنگی
۵۲	۳۷۳۵ - خدو انداختن	۳۲	۲۰۲۲ - باران عالم غیب
۵۲	۳۸۵۹ - پیامبر (ص) و رکابدار علی (ع)	۳۳	۲۱۲۳ - ستون حنانه

دفتر دوم

صفحه	شماره بیت	صفحه	شماره بیت
۵۶	۱۵۷ - صوفی و لاھوں خادم	۵۵	۱۱۳ - خیال را هلال پنداشت
۵۷	۳۲۴ - باز و کمپیرزن	۵۵	۱۳۶ - دزدیدن مار
۵۸	۳۷۸ - حلوا خریدن شیخ احمد خضروریه	۵۵	۱۴۲ - عیسی (ع) و ابله

۷۶	- محتسب و مست	۲۳۹۲	۵۹	- گریستن زاهد	۴۴۷
۷۶	- ابلیس و معاویه	۲۶۱۱	۵۹	- روستایی و شیر	۵۰۵
۷۷	- شکایت قاضی	۲۷۵۲	۵۹	- صوفیان و بهیمه مسافر	۵۱۶
۷۸	- آو مُحیص	۲۷۷۹	۶۰	- مُنادیان و مفلس	۵۸۷
۷۸	- از دست دادن دزد به نشان پای او	۲۸۰۱	۶۱	- مادر بد خاصیت	۷۷۸
۷۹	- منافقان و مسجد ضرار	۲۸۳۳	۶۲	- پادشاه و دو غلام	۸۴۵
۸۰	- شترِ ضاله	۲۹۱۹	۶۲	- حَسَد به غلام خاص	۱۰۴۹
۸۱	- چهار هندو	۳۰۳۵	۶۳	- گلوخ انداختن تشه	۱۱۹۵
۸۱	- قصدِ عُزان به کُشتن یکمی	۳۰۵۴	۶۳	- مرد و خارین	۱۲۳۰
۸۲	- پیرمرد و طبیب	۳۰۹۶	۶۴	- جنونِ ذالثون	۱۳۸۹
۸۲	- جو خی و نوحه کودک	۳۱۲۴	۶۵	- زیرکی لقمان	۱۴۶۵
۸۳	- کودک و مُحَثّ	۳۱۶۳	۶۵	- پیام بزرگ و پیکِ کوچک	۱۶۰۴
۸۴	- تبرانداز و سوار مسلح	۳۱۷۱	۶۶	- انکارِ فلسفی	۱۶۳۶
۸۴	- اعرابی و ریگی جوال	۳۱۸۴	۶۷	- موسی (ع) و شبان	۱۷۲۲
۸۵	- کرامات ابراهیم آدهم	۳۲۱۸	۶۸	- سرِ غلبه ظالمان	۱۸۱۸
۸۶	- طعن زدن بیگانه در شیخ	۳۲۱۱	۶۹	- امیر و خفته	۱۸۸۰
۸۷	- دعوی کردن آن شخص که خدای ...	۳۳۷۶	۷۰	- دوستی خرس	۱۹۳۴
۸۷	- نماز بی مُصلانی	۳۴۳۶	۷۰	- سائلی با دوکوری	۱۹۹۴
۸۷	- موش و شتر	۳۴۴۸	۷۰	- موسی (ع) و گوسلله پرست	۲۰۳۷
۸۸	- کرامات درویش در کشتی	۳۴۹۰	۷۲	- جالینوس و دیوانه	۲۰۹۶
۸۸	- صوفی بسیارگو	۳۵۱۸	۷۲	- زاغ و لکلک	۲۱۰۴
۸۹	- سجدۀ یحیی (ع) در شکم مادر	۳۶۱۴	۷۳	- عیادتِ صحابی	۲۱۴۳
۹۰	- درخت و عمر جاوید	۳۶۵۳	۷۳	- موسی (ع) و عیادت حق	۲۱۵۸
۹۰	- منازعت چهار کس جهت انگور	۳۶۹۳	۷۳	- نفاق افکنندن با غبان	۲۱۶۹
۹۱	- بطْ بچگان و مرغِ خانگی	۳۷۷۸	۷۴	- اصل و فرع	۲۲۳۰
۹۲	- کرامات زاهد در بادیه	۳۸۰۰	۷۵	- نکاح فاحشه	۲۳۳۸
			۷۵	- خردمندِ مجذون نما	۲۳۴۳

دفتر سوم

صفحه	شماره بیت	صفحه	شماره بیت
۱۱۹.....	۱۹۲۵ - قصه دقوقی.....	۹۵.....	۶۹ - خورنده‌گان پیل بچه.....
۱۲۱.....	۱۹۶۳ - موسی (ع) و خضر (ع).....	۹۶.....	۱۸۹ - الله گفتن نیازمند و لبیک حق.....
۱۲۲.....	۲۵۷۱ - گریختن عیسی (ع) از احمدق.....	۹۶.....	۲۳۶ - روستایی و شهروی
۱۲۳.....	۲۶۰۱ - اهل سبا و حمامت ایشان.....	۹۷.....	۲۸۲ - کفران نعمت و طعیان اهل سبا.....
۱۲۴.....	۲۷۳۹ - خرگوشان و شاوه پیلان.....	۹۸.....	۴۳۲ - باز و بط.....
۱۲۵.....	۲۸۰۰ - دزد و دُھل زدن.....	۹۹.....	۵۶۷ - مجمنون و سگی کوی لیلی.....
۱۲۶.....	۲۸۸۶ - نذر کردن سگان هر زمستان.....	۹۹.....	۷۲۱ - شغال در خم رنگ
۱۲۷.....	۲۹۹۹ - «صورت ملوک» یا «باب صغیر».....	۹۹.....	۷۳۲ - مرد لافی
۱۲۸.....	۳۰۵۶ - امیر و غلام نمازیاره.....	۱۰۰.....	۷۴۷ - هاروت و ماروت
۱۲۹.....	۳۱۱۱ - مِندیل در تونر پر آتش.....	۱۰۱.....	۸۴۰ - خواب دیدن فرعون
۱۳۰.....	۳۱۲۱ - رسول (ص) و کاروان عرب	۱۰۷.....	۸۵۸ - مغول حیله‌دان
۱۳۱.....	۳۲۲۱ - زن کافر و طفل شیرخواره	۱۰۸.....	۹۴۸ - وحی آمدن به مادر موسی
۱۳۲.....	۳۲۲۹ - عُقب و موze	۱۰۸.....	۹۵۹ - وحی آمدن به مادر موسی
۱۳۳.....	۳۲۶۷ - آموختن زبان بهایم و طیور	۱۰۹.....	۹۷۶ - مارگیر و اژدهای افسرده
۱۳۴.....	۳۴۰۰ - زنی که فرزندش نمی‌زیست	۱۱۰.....	۱۱۷۵ - استمداد ساحران از روان پدر
۱۳۵.....	۳۴۲۰ - نبرد حمزه (ع) بی زره	۱۲۶۰.....	۱۲۶۰ - اختلاف در چگونگی و شکل پیل
۱۳۶.....	۳۴۲۱ - وفات یافتن بلال	۱۳۷۷.....	۱۳۷۷ - مرد دو مو
۱۳۷.....	۳۵۱۸ - وکیل صدر جهان	۱۴۰۷.....	۱۴۰۷ - نامه خواندن عاشق
۱۳۸.....	۳۶۸۷ - شهر دلبر	۱۴۵۱.....	۱۴۵۱ - استدعای روزی حلال و بی رنج
۱۳۹.....	۳۸۰۹ - مسجد عاشق کُش	۱۵۲۳.....	۱۵۲۳ - معلم و کودکانی مکتب
۱۴۰.....	۳۹۲۳ - شیطان و قریش	۱۶۱۵.....	۱۶۱۵ - درویش و خلوت در کوه
۱۴۱.....	۴۰۳۷ - تمثیل مؤمن به نخود	۱۶۲۵.....	۱۶۲۵ - عاقبت بینی زرگر
۱۴۲.....	۴۱۶۰ - رمیدن گزه اسب از آب خوردن	۱۷۴۷.....	۱۷۴۷ - استر و شتر
۱۴۳.....	۴۲۹۳ - قاهر مقهور	۱۷۶۴.....	۱۷۶۴ - زنده شدن خر عزیز (ع)
۱۴۴.....	۴۵۶۲ - پشه و باد	۱۷۷۳.....	۱۷۷۳ - جَزَع ناکردن شیخی بر مرگ
۱۴۵.....	۴۶۲۵ - عاشق دراز هجران و بسیار امتحان ...	۱۸۳۶.....	۱۸۳۶ - شیخ ضریر و خواندن مصحف
۱۴۶.....	۴۷۵۰ - پهلوی و درویش	۱۸۴۳.....	۱۸۴۳ - صیر لقمان
		۱۸۸۵.....	۱۸۸۵ - پهلوی و درویش

دفتر چهارم

صفحه	شماره بیت	صفحه	شماره بیت
۱۶۰.....	۱۷۳۹ - مذاخ و شکرِ ممدوح.....	۱۴۵.....	۴۰ - گریز عاشق از بیم عسس.....
۱۶۰.....	۱۸۰۲ - مژده دادن ابویزید.....	۱۴۵.....	۸۱ - واعظ و دعای ظالمان.....
۱۶۱.....	۱۸۹۷ - کژ وزیدن باد.....	۱۴۶.....	۱۱۳ - صعب ترین صعبها.....
۱۶۱.....	۱۹۶۹ - مشورت.....	۱۴۶.....	۱۵۸ - صوفی و زن خیانت پیشه.....
۱۶۲.....	۱۹۹۲ - امیر کردن جوان هذیلی.....	۱۴۷.....	۲۰۷ - دباغ در بازارِ عطاران.....
۱۶۳.....	۲۱۰۲ - سُبْحَانَيْ مَا أَعْظَمَ شَاءَنِی.....	۱۴۸.....	۳۵۳ - علی (ع) و جهود.....
۱۶۳.....	۲۲۰۲ - آگیر و سه ماهی.....	۱۴۸.....	۳۸۸ - داود (ع) و بنای مسجدِ اقصی.....
۱۶۴.....	۲۲۲۱ - ورد استنجا.....	۱۴۹.....	۴۸۷ - آغازِ خلافتِ عثمان.....
۱۶۴.....	۲۲۴۵ - وصیتِ منغ.....	۱۴۹.....	۵۶۳ - هدیه فرستادنِ بلقیس.....
۱۶۵.....	۲۳۰۱ - مُجَاوِبَاتِ مُوسَى (ع) با فرعون.....	۱۵۱.....	۵۹۸ - نورِ شیخ عبدالله مغربی.....
۱۶۶.....	۲۶۵۷ - طفلی بر ناودان.....	۱۵۱.....	۶۲۵ - سنگِ ترازوی گلین.....
۱۶۶.....	۲۷۲۳ - مشورتِ فرعون با هامان.....	۱۵۲.....	۶۷۸ - درویش و جماعتِ مشایخ.....
۱۶۷.....	۲۷۷۹ - مُنازعَتِ امیرانِ عرب.....	۱۵۳.....	۷۲۶ - هجرتِ ابراهیم آدهم.....
۱۶۷.....	۲۹۳۳ - خشمِ پادشاه بر ندیم.....	۱۵۳.....	۷۴۵ - تشنه و جوزین.....
۱۶۸.....	۳۰۰۱ - مطالبه کردنِ موسی (ع)	۱۵۴.....	۹۱۵ - یاری خواستن حلیمه از بستان.....
۱۶۸.....	۳۰۸۵ - پادشاهزاده و پادشاهی حقیقی.....	۱۵۵.....	۱۰۴۵ - مَثَلٌ قانع شدنِ آدمی به دنیا.....
۱۶۹.....	۳۲۴۲ - شادابی زاهد در سالِ قحط.....	۱۵۵.....	۱۱۵۶ - شاعر و صلیه شاه.....
۱۷۰.....	۳۲۷۱ - فرزندانِ عزیز (ع).....	۱۵۶.....	۱۲۸۷ - سلیمان (ع) و مسجدِ اقصی.....
۱۷۰.....	۳۴۳۱ - لابه کردن قبطی به سبطی.....	۱۵۷.....	۱۳۰۱ - آموختن پیشه گورکنی.....
۱۷۱.....	۳۵۴۴ - زنِ پلیدکار و آمرودُبُن.....	۱۵۷.....	۱۳۵۸ - صوفی در گلستان.....
۱۷۲.....	۳۷۱۱ - ذوالقرنین و کوه قاف.....	۱۵۸.....	۱۴۹۰ - تَرْكُ الْجَوَابِ جَوَاب.....
۱۷۳.....	۳۷۲۱ - موری بر کاغذ.....	۱۵۹.....	۱۵۳۳ - چالشِ عقل با نفس... .
۱۷۴.....	۳۷۵۵ - شهودِ جبرائیل.....	۱۵۹.....	۱۵۷۸ - فقیه با دستارِ بزرگ.....

دفتر پنجم

صفحه	شماره بیت	صفحه	شماره بیت
۱۹۳	۲۸۴۲ - مریدِ حریص	۱۷۷	۶۴ - یک شکم و هفت شکم
۱۹۳	۲۸۵۶ - گاوِ تنها و جزیره‌ای بزرگ	۱۷۷	۴۷۷ - اعرابی و سگِ گرسنه
۱۹۴	۲۸۸۸ - راهب و چراغ	۱۷۸	۵۳۶ - حکیم و طاووس
۱۹۴	۲۹۱۳ - مسلمان و مُنْعِن	۱۷۸	۷۱۹ - آکل و مأکول
۱۹۵	۳۰۵۹ - شحنه و دزد	۱۷۹	۸۳۳ - آهو در آخوند خوان
۱۹۵	۳۰۷۸ - دزدِ جبری	۱۷۹	۸۴۵ - خوارزمشاه در سبزوار
۱۹۶	۳۱۶۶ - درویش و غلامانِ عمیدِ خراسان	۱۸۰	۱۱۱۹ - مدّعی پیغمبری
۱۹۷	۳۲۸۷ - حُسْنِ لیلی	۱۸۰	۱۲۴۲ - عاشقی که خدمت و وفای خود...
۱۹۷	۳۳۲۶ - چادر پوشیدنِ جو حسی	۱۸۱	۱۲۶۵ - گریه در نماز
۱۹۸	۳۳۵۷ - کافری در عهدِ بايزيد	۱۸۱	۱۲۷۱ - مرید در خدمت شیخ
۱۹۸	۳۳۶۸ - مؤذن زشت آواز	۱۸۱	۱۳۳۳ - کنیزک و خرِ خاتون
۱۹۹	۳۴۱۰ - گریه و گوشت	۱۸۲	۱۴۴۵ - چله‌نشینی صاحب دل
۱۹۹	۳۴۴۰ - امیر می‌باره و زاہد	۱۸۳	۱۴۷۳ - قصّه اهلِ ضروان
۲۰۰	۳۴۷۳ - ضیاءِ دُلق و تاجِ بلخ	۱۸۳	۱۶۰۸ - قومِ یونس (ع)
۲۰۰	۳۵۰۸ - مات کردن دلچک شاه ترمذ را	۱۸۴	۱۸۰۷ - حجره‌ایاز
۲۰۱	۳۵۳۶ - انقطاعِ وحی	۱۸۵	۲۱۶۳ - دعویِ رسوای زاہد
۲۰۲	۳۶۴۸ - مهمان و باران	۱۸۶	۲۲۲۸ - توبهٔ نصوح
۲۰۳	۳۷۱۷ - وصیت پدر به دختر که حامله نشوی	۱۸۷	۲۳۲۶ - خربیتِ خرگازر
۲۰۴	۳۷۳۸ - صوفی سایه پرورده	۱۸۸	۲۳۶۱ - خر هیزم‌فروش
۲۰۴	۳۷۸۱ - عَبَاضی	۱۸۹	۲۴۰۲ - امتحانِ توکل
۲۰۴	۳۸۱۶ - مجاهد و همیان سیم	۱۸۹	۲۴۴۱ - زانویِ شتر
۲۰۵	۳۸۳۲ - عاشق شدن خلیفه مصر	۱۹۰	۲۴۹۸ - مختث و لوطی
۲۰۵	۴۰۳۶ - ایاز و گهر	۱۹۱	۲۵۳۹ - خرگیری
		۱۹۱	۲۶۶۸ - شیخ محمد سرّازی

دفتـر شـشم

صفحه	شماره بیت	صفحه	شماره بیت
۲۲۲.....	- عارف و کشیش ۱۷۸۵	۲۰۹.....	- مرغ بر رَبضِ شهر ۱۲۹
۲۲۲.....	- فقیر و گنج نامه ۱۸۳۹	۲۰۹.....	- غلام هندو ۲۴۹
۲۲۳.....	- سه مسافر مسلمان و ترسا و جهود ۲۲۳۱	۲۱۰.....	- صیاد و مرغ زیرک ۴۳۸
۲۲۳.....	- اُشتُر و گاو و قوچ و بندگیاه ۲۴۶۲	۲۱۰.....	- دزو قوچ ۴۷۰
۲۲۴.....	- مثل ۲۴۷۱	۲۱۱.....	- پاسبان و دزدان ۵۴۵
۲۲۴.....	- منادی کردن ملکی ترمذ ۲۵۱۶	۲۱۱.....	- خفتن عاشق در وعده گاه ۵۹۶
۲۲۵.....	- تعلقِ موش با چغز ۲۶۳۹	۲۱۲.....	- امیر ترکِ محمود ۶۴۶
۲۲۵.....	- شب دزدان و سلطان محمود ۲۸۲۴	۲۱۲.....	- تعزیه شیعه اهل حلب ۷۸۰
۲۲۷.....	- گاو بحری و گوهر کاویان ۲۹۳۰	۲۱۳.....	- موری در خرمنگاه ۸۰۹
۲۲۷.....	- عبد الغوث و پریان ۲۹۸۲	۲۱۴.....	- سحوری زن ۸۴۹
۲۲۸.....	- محتسب تبریز ۳۰۲۲	۲۱۴.....	- آحد آحد گفتن بلاں ۸۹۱
۲۲۹.....	- غریب شهر کاش ۳۲۲۹	۲۱۵.....	- قصه هلال ۱۱۱۴
۲۲۹.....	- خوارزمشاه و اسب امیر ۳۳۵۴	۲۱۶.....	- اسب آشہب فام ۱۱۲۱
۲۳۰.....	- شاهزادگان و قلعه ذات الصور ۳۵۹۲	۲۱۶.....	- مثل ۱۱۳۴
۲۳۱.....	- صدر جهان ۳۸۱۲	۲۱۷.....	- عجوze و عَشْرها ۱۲۲۶
۲۳۲.....	- دو برادر کوسه و آمرد ۳۸۵۶	۲۱۷.....	- مرد گیلانی و دعای درویش ۱۲۴۱
۲۳۳.....	- بزم شاهانه و کراحت فقیه ۳۹۲۷	۲۱۸.....	- سائل و صاحبخانه لئیم ۱۲۵۴
۲۳۴.....	- امراءُ القيّس ۳۹۹۹	۲۱۸.....	- مرد رنجور ۱۲۹۷
۲۳۵.....	- گنج مقصود در مصر وجود ۴۲۱۹	۲۱۹.....	- سلطان محمود و غلام هندو ۱۳۸۷
۲۳۵.....	- قاضی در صندوق ۴۴۶۲	۲۲۰.....	- تُرك و دَرْزی ۱۶۷۸
۲۳۶.....	- خطاب حق تعالی به عزائیل ۴۸۱۰	۲۲۱.....	- مثل ۱۷۳۲
		۲۲۱.....	- رنج و گنج ۱۷۶۳

پیشگفتار

«سیر معنوی با قصه‌های مثنوی» عنوان کتابی است که در پیش روی دارد و در واقع خلاصه و چکیده‌ی قصه‌ها و برخی لطایف و تمثیلات شش دفتر مثنوی است که با دقت تام در جامعیت و گزیده نویسی به نگارش آمده و در آن به نمادسازی‌ها و رمزپردازی‌ها هم توجه ویژه شده است چون قصه‌پردازی نزد عارفان و معلمان بشریت هدفی جز انتقال معانی و معارف در قالبی شیرین و به یادماندنی را در پی ندارد. «سیر معنوی با قصه‌های مثنوی» هرچند از ظاهری کوچک و فشرده برخوردار است؛ اما از آنجایی که تقریباً در برگیرنده تمام قصه‌های شش دفتر مثنوی به صورتی موجز است، در پرتو عظمت و صلابت مثنوی واجد همین ویژگی‌هاست با مقام و جایگاهی ممتاز که یک روایت علمی جامع، لطیف و به اجمال می‌تواند از قصه‌هایی که همه «نقد حال»‌اند، برخوردار باشد. اقیانوس بیکران و جاذب اندیشه‌های مولانا زمینه‌ساز جد و جهد و قفة‌ناپذیر و سی ساله‌ای شده است که محصول آن را به صورت شرحی جامع و تفصیلی بر مثنوی شریف به رشته‌ی تحریر آورده‌ام با عنوان «شرح مثنوی معنوی» که در شش مجلد است و بالغ بر شش هزار صفحه. کوشیده‌ام که در آن نکته‌ای را فرو ننهم و از شرح هیچ یک از معانی و معارفی که در لابه‌لای قصه‌ها تداعی شده است، غفلت نورزَم و بنا بر بضاعت، اهتمام ورزیدم تاخوننده‌ی مشتاق را از ارجاع به منابع و مأخذ عدیده معاف بدارم و آنچه را که ضروری و گاه بیش از حد نیاز و در خور فرهیختگان محقق است، بنگارم؛ بنابراین «شرح مثنوی معنوی» همانند خود مثنوی، فraigیر است و در برگیرنده مخاطبان عام و خاص. هر کس بر این خوان به فراخور حال خویش بهره‌ای می‌یابد و ذوقی و حالی. «عاشقان» شیوه‌ی نگارش را عاشقانه می‌یابند و «صاحب‌اللان» عارفانه و «طالب علمان» هم عرفان عاشقانه مولانا را منطبق با قواعد عرفان نظری و پاسخ‌گویی عقل‌گرایی.

نگاهی نسبتاً به تفصیل به قصه‌های مثنوی سبب گردآوری مجموعه‌ای است شامل شش مجلد که با عنوان «از عارف قصه‌گو بشنو» برای جوانان و نوجوانان فراهم آمده است. هرچند که به امید بهره‌مندی این گروه خاص که عزیزان و آینده‌سازان اند، نگاشته شده است؛ اما نحوی نگارش آن، جامعیت نثر و نظم قصه‌ها، تغیر دقایق و ظایف عرفانی یا معانی و معارفی که متناسب با هر حکایت تداعی شده‌اند و سیلاپوار و آتشفسان‌گون از چشممه‌های درون مولانا جوشیده‌اند نیز بنا بر ظرفیت قصه‌ها موجوداند و بر پریاری آن می‌افزایند؛ بنابراین مخاطب آن علاوه بر جوانان و نوجوانان، هر مشتاق صاحبدلی که حقایق دلش را ریوده است، هم هست.

مجموعه‌ای از «مقالات مثنوی» را هم گرد آورده‌ام که در محل مناسب بدان می‌پردازم و البته پژوهش‌های دیگری که همگی در حوزه‌ی مثنوی‌اند، بعضی به نظم همانند قصه‌های مثنوی با عنوان «حکایت نی» و بعضی به نثر با عنوان «نقد حال» که شامل تمام مثنوی است و اگر عمری بود، کارهای دیگری.

این بود اشاره‌ای گذرا و فهرست وار به ماحصل تلاشی که عمری را شامل شده است. امیدم انتقال اندیشه‌های آبرمدمی است که دل‌های خلق را علی‌رغم تکثیر و تنوع دین، مذهب و عقیده تحت لواحی «ملّت عشق» پیوندی مهرآمیز زده است؛ البته شک نیست که در این مهم کمی و کاستی‌های فراوانی هست که آرزومندم به دیده‌ی بزرگی و اغماض بنگرند و شرمندگی ام را بپذیرند. امید که مثنوی پژوهان و فرهیختگانی که در این حوزه صاحب نظراند، مرا از راهنمایی‌های خویش محروم ندارند.

در خاتمه ضرورت است که از دوستان و بزرگوارانی که در مقام کارشناسان ادبیات فارسی، کارشناسان ارشد و اساتید برجسته‌ی دانشگاه‌ها در امور مربوط به تطابق ایيات، ویرایش متن و ریشه‌یابی لغات از کمک‌های شایسته‌شان بهره‌مند شده‌ام، تشکر کنم و سپاس قلبی خویش را تقدیم بدارم. سرکار خانم شیرین بابایی، سرکار خانم فاطمه پاس، سرکار خانم عفت شهیدی استاد ارجمند، سرکار خانم زهرا رحمانی استاد برجسته و دیگر دوستانی که هر یک به نحوی از انجا امداد کرده‌اند. همچنین شایسته است که صمیمانه‌ترین تشکرات قلبی خویش را از خدمات بدون وقفه و تحسین برانگیز دفتر گرافیک و مدیر لایق و شایسته‌ی آن جناب آقای اسد احمدی که مسئولیت حروف‌چینی و صفحه‌آرایی را بر عهده داشته‌اند، بدینوسیله اعلام دارم.

چگونه سر ز خجلت بر آورم بِ دوست
که خدمتی به سزا بر نیامد از دستم

والسلام ناهید عقری

مشهد پاییز ۱۳۸۹

زندگانی مولانا

نامِ نامی او محمد و لقب آن جناب مستطاب جلال الدین است، با لقب خداوندگار نیز حضرتش را خطاب می‌کرده‌اند و احمد افلاکی در روایتی از بهاء‌الدین ولد نقل می‌کند که «خداوندگار من از نسلی بزرگ است». در ششم ربیع الاول سال ۶۰ هجری قمری برابر با ۳۰ سپتامبر ۱۲۰۷ در شهر بلخ متولد شد. این شهر در آن روزگار جزو کشور پهناور ما، ایران بود و اینک شهر بلخ به نام مزار شریف، مرکز استان بلخ و در کشور افغانستان واقع شده است. علیت شهرت وی به رومی و مولانا روم، طول اقامت وی در شهر قونیه بود که اقامتگاه اکثر عمر وی به شمار می‌رفت و آرامگاه او نیز در همین شهر به کعبه‌العشاق موسوم است.

پدر مولانا، محمد بن حسین خطیبی است که به بهاء‌ولد معروف شده و او را سلطان‌العلماء لقب داده‌اند. پدر بهاء‌ولد، حسین بن احمد نیز به روایت افلاکی، خطیبی بزرگ و از افضل روزگار و علامه زمان به شمار می‌رفت. چنانکه رضی‌الدین نیشابوری نزد وی تعلیم دیده بود که خود از عالمان و فقیهان بنام قرن ششم هجری بود. زندگی بهاء‌الدین (متولد ۵۴۶ ق / ۱۱۴۸ م)، که مولانا بزرگ نیز نامیده می‌شد و از متکلمان الهی بنام بود، مشحون از کرامات است که در رأس آن‌ها این کرامات که لقب سلطان‌العلمایی را حضرت محمد(ص) به او عطا کرده است، جای دارد. نوء او، سلطان ولد، آن را در ابتدانامه چنین روایت کرده است^۱: مفتیان و عالمان بزرگ بلخ در یک شب خواب واحدی می‌بینند که در آن رؤیا، پیامبر(ص) در خیمه‌ای شاهانه حضور دارد و با ورود بهاء‌الدین ولد، رسول گرامی(ص)، وی را در کنار خویش جای می‌دهد و از همگان می‌خواهد که بعد از این بهاء‌الدین ولد را سلطان عالمان خطاب کنند.

بنابراین محققان معتقدند: به استناد اعتماد بر این رؤیای صادقه و اشرافی که بهاء‌الدین ولد بر ضمایر آنان داشته و پیش‌اپیش از آنچه بر آن‌ها گذشته به ایشان خبر داده است، وی با اطمینان خاطر، لقب سلطان‌العلمایی را زیر فتواهای خود می‌افزوهد است.

روایت دیگری وی را از اولاد ابوبکر می‌داند، این مطلب را نخستین بار سپهسالار، سر زبان‌ها انداخته است، ولی در معارف سلطان‌العلماء و آثار مولانا و در کتبیه عربی مزار سلطان‌العلماء و

۱ - ابتدانامه، سلطان ولد، ص ۱۸۸، نقل از زندگانی مولانا، گولپیتاری، صص ۸۳ و ۸۴

مولانا نیز کوچکترین اشاره‌ای بدین انتساب نیست. همچنین در مقدمهٔ عربی دیوان کبیر (نسخهٔ شمارهٔ ۶۷ کتابخانهٔ موزهٔ مولانا) دربارهٔ این انتساب اشاره‌ای نرفته است. نتیجهٔ آنکه روایاتی که نسب سلطان‌العلماء را به ابویکر می‌رساند بعد از زمان سلطان ولد نوشته شده و حقیقتی ندارد.

شاید این روایت ناشی از آن باشد که نام جدّ مادری سلطان‌العلماء، ابویکر بوده است (شمس‌الائمه ابویکر محمد) و این شباهت اسمی با نام ابویکر نخستین خلیفهٔ راشدین، تخلیط شده باشد. خالصهٔ خاتون، مادر شمس‌الائمه، از فرزندان امام محمد تقی‌الجواد، نهمین پیشوای شیعیان (ھ۲۲۰ / م ۸۳۰) بوده است و به نوشتۀٔ افلاکی، سلطان‌العلماء پیوستهٔ بدین نسب افتخار می‌کرده است.^۱ همان‌گونه که از معارف بهاءالدین ولد می‌توان دریافت، وی نه تنها در تصوّف، بلکه در علوم عصر خود تبحری بهسزا داشته و لقب سلطان‌العلماء بر وی برازنده بوده است. علی‌رغم آراستگی بهاءالدین ولد به علوم نقلی و فضایل عصر خویش، وی به تأثیف و قید معانی در کتاب نپرداخته و تنها اثر موجود از او کتابی است به نام «معارف» که صورت مجالس و مواعظ او به شمار می‌آید. تأثیر این کتاب و اندیشهٔ او بر فکر و آثار مولانا بسیار بوده است و با مطالعه و بررسی، اشتراک خطوط عمدهٔ فکر و مبانی اصلی تصوّف در آثار مولانا و معارف بهاءولد مشخص می‌گردد.

دفتر اول

عاشق شدن پادشاه بر کنیزک

این حکایت که مولانا آن را «نقد حال» می‌خواند، تمثیل «حال انسان» است. انسانی که در وی قابلیت و استعداد رسانید به «کمال الهی» نهاده شده و اینک در «عالی محسوسات» و «حضیض ماده» محبوس و مهجور است.

این حکایت بیانگر حال شاهی است فاضل که در راه شکار، خود شکار عشق کنیزکی شد و با خریدن و بردن او به دربار از وی برخوردار گردید. از قضا کنیزک بیمار شد و حاذق ترین اطباء که به فرمان شاه گرد آمده بودند، به اتکای دانش خوبیش مدعی شدند: هر یکی از ما مسیح عالمی است و «هر آن را در کف ما مرهمیست» و به سبب غرور و خودبینی، دست قدرت حق را در نظام هستی ندیدند و «گر خدا خواهد نگفتند از بطر / پس خدا بنمودشان عجز بشتر». شاه عجز حکیمان را دید و «پاپرهنه جانبِ مسجد دوید» و از قاضی الحاجات یاری خواست و به خداوند پناه بُرد و در میان اشک و آه در محراب دعا به خواب رفت و چون برآورد از میان جان خروش، «اندر آمد بحر بخشایش به جوش». در رویایی صادقه به او گفتند که حکیمی صادق را به سوی تو می‌فرستیم «گر غریبی آید فردا ز ماست». در نحوه درمان او سحر مطلق و قدرت حق را بیین «در علاجش سحر مطلق را بیین». صبحگاهان پیری چون هلال «و آفتایی در میان سایه‌یی» رسید و به روشی خاص به درمان کنیزک پرداخت. با دیدن رنگِ روی، نبض و علامات بیماری، گفت: هر دارو که ایشان کرده‌اند، «آن عمارت نیست، ویران کرده‌اند»؛ زیرا بی خبر بودند از حال درون.

«طبیب الهی» از زاری دلش دید که زار دل است «تن خوشست او و گرفتار دلست». در خلوت از کنیزک جویای شهر و دیار و خویشی و پیوستگی‌ها شد و دید که نبیض او با نام «سمرقند» جهید و سرانجام آشکار شد که «کنیزک» دل درگرو مهر «زرگ سمرقندی» دارد که در «کوی غائّر» و محله سرپل ساکن است. به اشارت «طبیب الهی» زرگ را از سمرقند به بارگاه آورده و کنیزک را به او دادند «مدت شش ماه می‌راندند کام» تا وصل او سبب شفای دختر شد. آن‌گاه «طبیب» شربتی برای زرگ ساخت «تا بخورد و پیش دختر می‌گذاشت» و چون لاغر و پژمرده و زشت و زرد شد «اندک اندک در دل او سرد شد» و بدین ترتیب کنیزک از عشقی او «عشق‌هایی کز پی رنگی بُود» که عشقی پست و ننگین و مانع وصلی شاه بود، رهایی یافت.

کشتن زرگر به دست حکیم به اشارت حق بود نه بنابر طبع شاه، همانند پسری که خضر (ع) گشت و «سِر آن را در نیابد عالم خلق» که ولی «ناییست و دست او دست خداست» و به جهت مصلحت و حکمت خاصی که به اعتقاد مولانا در خور بدگمانی و اعتراض نیست که وهم موسی با همه نور و هنر «شد از آن محجوب، تو بی پر مپر» و اگر سود او را در قهر او نمی‌دید «کی شدی آن لطف مطلق قهرجو»؟

پادشاه نمادی است از «روح عالی»، که از «عالی بین» مهجور گشته و در «عالی محسوسات» در «نفس تن» محبوس شده است. «کنیزک» نمادی از «نفس آدمی» در مراحل نازله است که به «زرگر» عشق می‌ورزد که رمزی است از «تعلقات دون دنیوی» و رهایی از آن جز به «ارشاد و امداد حکیم الهی» ممکن نیست.

مولانا، اجزای متفاوت این حکایت را از چهار مقاله نظامی عروضی، اسکندرنامه نظامی و قانون ابن سینا گرفته و با تصریفاتی بدیع به روایت داستانی می‌پردازد که «نقد حال» ماست و به روش کلی خود با توجه به سرّ قصه از هر یک از اجزای حکایت نتیجه‌ای مناسب گرفته است.

سرّ سخن در این حکایت آن است که آدمی در «شهر زندگی»، خواهناخواه اسیر و «شکار نفس نازله خویش» است که این نفس نیز در دام تعلقات دون دنیوی گرفتار و در بند است. راه رهایی از این اسارت و راهکار عملی آن را مولانا، «خروشی از میان جان» می‌داند که سبب «جوشش بحر بخشایش» است و چنگ زدنی خالصانه، جبل المتنین حق را، تا به برکت دلی شکسته، حکیمی الهی رخ نماید و در درمان وی بتوان سحر مطلق را دید که چگونه با نور آن یار، گرد تعلقات از دامن دل افشناده می‌شود و سلوک در عالم معنا امکان پذیر می‌گردد.

بقال و طوطی

طوطی مسکین با ضریبه‌ای که بقال به سرش وارد کرد، پرهای سرش ریخت و معموم و ساکت در گوشه‌ای نشست و «روزکی چندی سخن کوتاه کرد». این تنبیه به جهت ریختن شیشه‌های روغن بود که هنگام گریختن او از بیم گریه به سویی رخ داده بود. خاموشی چند روزه طوطی با دیدن قلندری پشمینه‌پوش و سری بی مو در میان عابران بازار، شکست و با هیجان بانگ برداشت: کز چه ای کل با کلان آمیختنی «تو مگر از شیشه روغن ریختنی»؟

رمز این حکایت زیان «قیاس باطل» و بیان حال «عارف» بالله است با «عام خلق». مولانا این داستان را در توجیه کار «حکیم الهی» در داستان «شاه و کنیزک» آورده است تا گمان آن نباشد که آن حکیم در کشتن مرد زرگر که رمزی است از «تعلقات دنیوی»، مرتکب خطایی شده است؛ زیرا کارِ کاملان را نمی‌توان با افراد عادی قیاس کرد و از دیدگاه او عمدۀ گمراهی مردم به سبب همین قیاس باطل است. قیاسی که سبب می‌شود کافر انبیا و اولیا

را همچون خود پسندارد و تفاوت شگرف را در آن میان نبیند. کار پاکان را قیاس از خود مگیر «گرچه مائند در نیشتن شیر و شیر».

طبيعي است که اين داستان نزد مولانا پيمانهای است که در آن دانه‌های علوم بلند و معارف عالی را بنهد و نگفتنی‌ها را بگويد و يکی از امهات معتقدات خويش را تبيين كند و شرح دهد که انبیا و اولیا از «جنس دیگرند» یا از جنس دیگر گشته‌اند و وجه الهی آنان تمام وجودشان را مسخر ساخته است و اگر در میان مردمان عادي زندگی می‌کنند، فقط به جهت ارشاد و هدایت و نثار خیر و برکت بر آنان است.

تعصّبِ پادشاه جُهود

همزمان با پیدايش دين مسيح(ع) و با رواج مسيحيت در ميان اقوام مختلف، پادشاه متعصّبی که همچنان بر دين يهود باقی مانده بود، بر آن شد تا مسيحيان را از بُن براندازد و به نام حمايت از دين يهود خون‌کشيري از مردم بي‌گناه را ریخت و چون دریافت که بسياري از پيروان عيسى(ع) ايمان خويش را پنهان داشته و جان سالم به در برده‌اند، با وزير مکار خويش مشورت کرد تا چاره‌اي برای در دام افکندن اين گروه نيز بساید. وزير حيله‌گر مکري شگفت اند يشيد و به شاه پيشه‌نها در تا او را به جرم پيروی از مسيح(ع) به مرگ محکوم کند؛ اما خون او را نريزد و به عنوان تنبие، اعضای بدنش را بُرُد و او را به شهر دیگري تبعيد کند، سپس وزير به سوي مسيحيان برود و با نيرنگ آنان را بفربيد و محبت خويش را در دل ايشان مستقر سازد و پس از جلب اعتماد ايشان طرحی برای نابودی شان درافکند.

اين دسيسه با موقعيت انجام شد و وزير با زاهد‌نمایي بسيار مقبول ترسایان گردید و در نهايت همگي مرید وی شدند و به فرمان او گوش جان نهادند. وی در فرستي مناسب دوازده اميری را که به معاونت خود برگزیده بود فرا خواند و به هر يك طوماري داد متنضمّن انتساب هر يك به جانشيني خود و مشتمل بر تعاليم مسيح تفاوت داشت و با طومارهای دیگر در تضاد بود و آن مجتمعه را بشارت حقيقي مسيح(ع) عنوان کرد. آنگاه خود را گشت و مسيحيان را درگير نزاع سختی کرد که يکباره در ميان آن دوازده امير مدعی جانشيني به وجود آمد و گروه‌كشيري بر سر هوادری از اين خلفا جان خود را از دست دادند.

در روزگار مولانا هنوز جنگ‌های صلیبی به پایان رسیده بود و مسلمانان و مسیحیان تحت لوای دین، خون هم را می‌ریختند. فرق اسلامی با یکدیگر خصومت می‌ورزیدند، شیعیان از یک سو و فرق مختلف سنت از حنفی، شافعی، حنبلی و مالکی به خون برادران خود تشهه بودند. این طوایف دینی با پیروان تصوف و فلاسفه نیز غالباً به نظر موافق نمی‌نگریستند و از آزار ایشان پرهیز نداشتند. در چنین محیطی مولانا که خود هم از مخالفت فقهاء و ظاهرپرستان مصون نمانده بود، در این داستان و در سخنان و مجالس خود به انتقاد متعصبان برخاسته و آشکارا می‌گوید که بین «نبی» و «ولی» به لحاظ «صورت»، تفاوت است و «حقیقت» و معنای کاملان یکی است.^۱

رشته‌ای ظریف و نهانی همزمان با پایان قصه شاه و کنیزک، آنجاکه سخن از ابلیسان آدم روی است که به آنان نشاید داد دست و فسوئی که دونان از درویشان دزدیده و بر سلیمان می‌خوانند، ارتباطی است معنوی برای آغاز داستانی که مربوط است به اوآخر قرن اول میلادی و اوایل قرن دوم، که قصه‌ای است از تعصبات مذهبی مردم جاہل و دسیسه‌ها و نیز نگاه‌های ریاست طلبان. در این حکایت ابلیسی آدم روی در نقش وزیر، بنیان‌گذار فتنه عظیمی است که تعصّب کورکورانه شاه و جهل جاہلان، دیگر عوامل آن به شمار می‌آیند.

وصف پیامبر (ص) در انجیل

در انجیل بعضی صفات حضرت رسول اکرم (ص) بیان شده بود. گروهی از عیسویان هنگام قرائت انجیل چون به نام و خطاب آن حضرت می‌رسیدند، تعظیم و تکریم بسیار عرضه می‌داشتند و آن نام شریف را می‌بوسیدند و رخ بر آن می‌سودند؛ اما گروهی دیگر چنین نبودند. در ادامه داستان وزیر، مولانا بیان می‌دارد که به واسطه این حرمت و تعظیم که در حق نام محمد مصطفی (ص) ابراز می‌داشتند، در فتنه‌ای که میان نصرانیان بر پاشده بود نجات یافتند و نام احمد همانند حصاری ایمن سبب امان آنان گردید. (تاکه نورش چون نگهداری کند).

۱ - برگرفته از شرح مثنوی شریف، فروزانفر، ج ۱، ص ۱۵۲.